

# احسان

دو فصل نامه اجتماعی-فرهنگی احسان • ۲۳۳ صفحه •

شماره هفتم • بهار و تابستان ۱۴۰۲



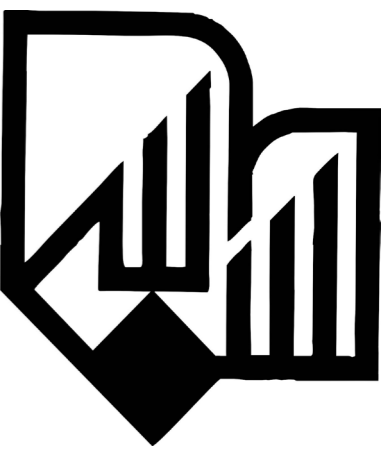
در این شماره میخوانیم ...

افزایش جمعیت یا کاهش؟ به دنبال دلیل...

نقش جمعیت متناسب در امنیت سیاسی

پایش جمعیت

داستان



## اعضای نشریه

**مدیر مسئول :** بهناز عموآقائی

**سردبیر:** سپیده جعفری

**هیئت تحریریه:** سپیده جعفری

فائزه داوودی

زهره مقصودی

**ویراستار:** فائزه داوودی

زهره مقصودی

**طراح جلد:** سید امیرحسین میرلوحی

## تقدیر

**با تشکر از حمایت مادی و معنوی امور  
فرهنگی دانشگاه اصفهان**

با سپاس فراوان از ریاست محترم امور فرهنگی و همچنین سرکار خانم موسوی، مسئول هماهنگی نشریات دانشجویی، که ما را در تهیه و تولید این نشریه همراهی کردند.

## فهرست مطالب

- سرمقاله.....۳
- افزایش جمعیت یا کاهش؟ به دنبال دلیل.....۴
- نقش جمعیت متناسب در امنیت سیاسی.....۶
- پایش جمعیت.....۱۲
- داستان(آب و هوا برای تو).....۱۶

## راه های ارتباطی

جهت دریافت نشریه، اعلام همکاری، نقد و پیشنهاد، از طریق راه‌ها با ما در ارتباط باشید. همراهی شما، دلگرمی ماست.

EHSAN139807  
SEPIDEH-JAFARI-H



EHSAN139807  
SEPIDEH-JAFARI-H



SEPIDEH.JAFARI.H@GMAIL.COM



بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه ی شما بزرگوارانی که تا این زمان با نشریه فرهنگی-اجتماعی احسان ما رو همراهی کردید و ما هم با افتخار بیان می کنیم که همراهی شما رو در طی چهار سال متوالی با این مجموعه احساس کرده و همراه داشتیم.

امروزه صحبت پیرامون مسائل جمعیتی زیاد است؛ نظرات رایج، گاه اختلافات اساسی هم با یکدیگر دارند. جمعیت، علاوه بر توجه عامه مردم، توجه دولتمردان و سیاست‌گذاران را نیز معطوف به خود کرده است. کفایت به اخبار یا طرح‌های تبلیغاتی و فرهنگی در سطح شهر که از سوی دولت و شهرداری انجام می‌شود توجه داشته باشیم تا به این مسئله پی ببریم.

ما هم به عنوان بخشی از جامعه‌ی فرهنگی بر آن شدیم که به این موضوع بپردازیم. هدف ما این بود که از نظرات گفته شده و تکراری بگذریم و به ابعاد جدیدی که از دیده پنهان مانده بپردازیم؛ موضوعاتی که توجهی به آن‌ها نشده اما آگاهی از آن‌ها، ممکن است نظرات ما را تحت تأثیر قرار دهد و باعث شود با دید جامع و نگاه منطقی‌تری نسخه ببیچیم.

در این شماره، تلاش بر این بوده حرف‌هایی که می‌زنیم آکادمیک و علمی باشد و برای اثبات صدق سخنان خود و نشان دادن هم‌پوشانی آن با واقعیت، از آمار و ارقام مستند نیز بهره برده‌ایم.

اگرچه جمعیت و برنامه‌ریزی جمعیتی، مسئله‌ای مهم، عمیق و پیچیده است و تلاش‌های ما، تنها قطره‌ی کوچکی از این دریای بی‌کران است. امیدواریم این شماره مورد لطف شما قرار گیرد؛ نقدها و نکات مطالب را برای ما بفرستید و ما را از نظریات خود پیرامون این موضوع آگاه کنید. همراهی شما و بیان نظرات و دیدگاهتان باعث می‌شود این موضوع ادامه یابد و در شماره‌ی دیگر، نگاه عمیق‌تری به این موضوع داشته باشیم.

در پناه حق  
سپیده جعفری

این روزها کمتر کسی پیدا می‌شود که درباره قانون جوانی جمعیت نداند و حرف و حدیث‌های نرخ منفی رشد جمعیت در ایران، به گوشش نخورده باشد.

بدون شک همه ما لزوم جوانی جمعیت را درک می‌کنیم و از پیامدهای منفی که سالمندی جمعیت به بار می‌آورد، هراس داریم. می‌دانیم که توالی نسل و زاد و ولد خوب است، می‌دانیم که جامعه برای اینکه بماند و پیش برود، به نیروی تازه نفس و جوان نیاز دارد، می‌دانیم که پیری جمعیت خطرناک است، می‌دانیم که تک فرزندی بد است و فلان و بهمان.

اما چرا این آگاهی منجر به افزایش جمعیت که نشده، هیچ، باعث پایین آمدن نرخ رشد جمعیت هم شده؟

بهتر است این بحث را با آمار و ارقام و نقل قول‌های علمی پیش ببریم:

طبق آمار، نرخ رشد جمعیت در برخی از استان‌ها منفی بوده است. جمعیت ۲۳ استان کشور کمتر از سطح جانشینی بوده است و تنها ۸ استان از قبیل: سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و شمالی و رضوی، خوزستان، هرمزگان، گلستان و یزد، نرخ رشد بالاتر از سطح جانشینی داشته‌اند.\*

و به طور کلی طبق گزارش درگاه ملی آمار ایران، آخرین نرخ رشد جمعیت ایران چیزی حدود ۱،۲۴٪ است. به این معنا که والدین حتی به اندازه جایگزین کردن دو بچه به جای خودش هم زحمت نمی‌کشند!

اما علت چیست؟ چرا با وجود همه سیاستگذاری‌ها و تسهیلاتی که دولت برای قانون جوانی جمعیت در نظر می‌گیرد، همچنان این نرخ رشد منفی است؟ به عبارتی چرا از دولت اصرار است و از ملت انکار؟ اکثر افراد پاسخ این سوال را با این جمله می‌دهند: وضعیت اقتصادی باعث کاهش جمعیت شده است!

به نظر شما این جمله چقدر درست است؟ باز هم به سراغ آمار و ارقام می‌رویم تا میزان صحت و سقم این علت‌جویی را روشن کنیم.

آمار فرزندآوری در میان طبقات مختلف جامعه از این قرار است: «از میان ۱۰ دهک جامعه، ۳ دهک بالا که به لحاظ اقتصادی مرفه قلمداد می‌شوند، دارای کمترین تعداد تولد، و چهار دهک پایین

جامعه، بیشترین مولید را داشته‌اند. یعنی به طور آماری، پژوهش‌های جهانی نشان می‌دهد ارائه تسهیلات تنها تا ۲۲ درصد در تصمیم خانواده‌ها به فرزندآوری اثر دارد. و ۷۸ درصد دیگر متاثر از عوامل

استان‌هایی که از درجه رفاه کمتری برخوردارند بیشتر است و بالعکس، نرخ رشد استان‌هایی که سطح رفاه بالاتری دارند کمتر است. مثل استان مرکزی. «استان مرکزی با ضریب رفاهی ۷۶/۴۷، جز استان‌های دارای



فرهنگی و نگرشی است.»\*\*

همانطور که ملاحظه شد، طبق آمار اساساً میل به ازدواج و فرزندآوری در طبقات متوسط به بالا و مرفه، از طبقات فقیر کمتر است. یعنی به عبارت دیگر هرچه پولدارتر، میل به ازدواج و فرزندآوری کمتر!

از طرف دیگر با بررسی نرخ رشد استان‌ها، این واقعیت به چشم می‌آید که میزان فرزندآوری در

سطح رفاه بالا است.»\*\*\* از آن طرف «میزان باروری این استان در ۱۰ سال اخیر ۱.۶ بوده. یعنی کمتر از میانگین کشور و این استان را جز استان‌های کم زاد و ولد قرار داده.»\*\*\*\*

باز به سوال قبلی برمی‌گردیم: آیا با وجود این آمار همچنان می‌توان گفت وضعیت اقتصادی باعث

کاهش جمعیت شده؟

طبیعتاً نمی‌توان از تاثیر وضعیت اقتصادی بر میل به فرزندآوری چشم پوشی کرد.

می‌دانیم که پشتوانه اکثر تصمیم‌های افراد و خانواده‌ها، وضعیت اقتصادی و میزان موجودی حسابشان است. این هم می‌دانیم که بسیاری از والدین از بیم مخارج کودک و هزینه‌های گزاف پوشک و شیر خشک و سیسمونی نوزاد، یا از ترس روشن نبودن آینده شغلی و رفاهی خودش و کودکش و...، موقع حرف زدن از فرزندآوری دست و پایشان می‌لرزد و تصمیم می‌گیرند فعلاً به بچه فکر نکنند. این‌ها درست است و دقیقاً به دلیل درک همین موضوع هم هست که راهکار فوری که به ذهن مسئولان برای حل مشکل جمعیت می‌رسد، افزایش وام ازدواج و وام‌های فرزندآوری است.

اما بیایید این بار با عینکی متفاوت به این موضوع نگاه کنیم. دکتر علیرضا زادبدر در یادداشتی که در مورد بحران جمعیت ایران است می‌گوید: «سبک زندگی جدید، زندگی که اهل سختی کشیدن نیست، دوست دارد تنها باشد، اهل سرگرمی مدرن است، بزرگترین مانع فرزندآوری است.

سبک زندگی امروز، اجازه فرزندآوری نمی‌دهد. مثلاً همین مسکن مهر و زندگی فردگرا! چگونه برای مردم خانه ۶۰ یا ۷۰ متری می‌سازیم و انتظار داریم دو تا سه فرزند داشته باشند؟

همین سبک مسکن سازی ناخودآگاه و لاجرم خانواده را به این تصمیم می‌رساند که یک فرزند کفایت می‌کند.»

با این اوصاف، به نظر می‌رسد بد نیست برنامه‌ریزان جمعیتی در هنگام تصویب سیاست‌های افزایش جمعیت، نیم‌نگاهی هم به مسائل فرهنگی داشته باشند. از طرف دیگر از آنجایی که گذشتگان توصیه کردند یک سوزن به خودمان بزنیم و یک جوالدوز به مردم، بد نیست خودمان هم وقتی مشغول بهانه تراشی‌های رنگ و وارنگ برای توجیه اینکه چرا بچه‌دار نمی‌شویم یا چرا به یک فرزند اکتفا کرده‌ایم هستیم، با خودمان فکر کنیم که چند درصد از این تصمیم ما ناشی از سبک زندگی راحت طلبانه ماست؟ و چند درصد آن به دلیل این است که واقعا شرایط اقتصادی به هیچ وجه اجازه فرزندآوری به ما نمی‌دهد؟

اسان

\* برآورد های نرخ باروری در سال ۱۳۹۸  
\*\* مجید احمدی، پراکنده‌ی میزان مولید در میان دهک های مختلف باشگاه خبرنگاران جوان  
\*\*\* سنجش رفاه استان های ایران- محمد نبی شهیدی تاش و همکاران  
\*\*\*\* دکتر علی اصغر غفاری زاده رئیس جهاد دانشگاهی استان مرکزی-خبرگزاری ایسنا



## \*جمعیت

ارتقاء کمی و کیفی جمعیت و رسیدن به نقطه تعادل، تاثیر موثری در مؤلفه‌های اصلی امنیت سیاسی، دارد. جمعیت متناسب، باعث توزیع متناسب منابع و درآمدها، رونق تولید، عدم وابستگی اقتصادی و سیاسی، مشروعیت سیاسی، آزادی، مشارکت، عدالت سیاسی، عزت، اقتدار ملی، پیشرفت و توسعه می‌شود.

منظور و تعریف از جمعیت متناسب چیست؟ چه حالت و ترکیبی از یک جمع باعث می‌شود آن را متناسب بنامیم و چه ترکیبی از جمعیت، بحران آفرین است؟

در ابتدا، گروهی از متفکران، کارآیی و مفید بودن جمعیت را با متر و معیارهای کمی و اقتصادی می‌سنجیدند. در چنین دیدگاهی، میزان منابع و امکانات موجود پاسخگوی نیازهای افراد جامعه است؛ اگر نیاز جامعه بیشتر از منابع موجود بود، یعنی رشد

جمعیت باید کنترل شود تا عدم رفع نیاز باعث بحران نشود. زمانی یک جامعه در حال رشد است که بالاترین میزان رشد و درآمد اقتصادی را کسب کند.

متفکران متأخر، در کنار بعد مادی به بعد معنوی این مفهوم هم توجه کردند. در این دیدگاه، مؤلفه‌های توانایی ثروتمند شدن، سلامت و طول عمر، برخورداری از رفاه، اشتغال و فرهنگ سنجشی برای متناسب بودن یا نبودن جمعیت است.

مزیت نگاه چند بعدی نسبت به نگاه تک بعدی در این است که دید کلی دارد و باعث می‌شود تعریفی جامع از شرایط داشته باشیم. بر این اساس، جمعیت مطلوب یعنی گروهی از مردم که با توجه به امکانات و منابع طبیعی و مادی و معنوی خود بتوانند در وضعیتی مطلوب و انسانی زندگی کنند و با استفاده از منابع مادی و معنوی، برای کسب آنچه که فکر می‌کنند کمال و هدف زندگی است، تلاش کنند.

زمانی که جمعیت متناسب باشد، حکومت توانایی پاسخگویی به نیازهای آن را دارد و این کارآمدی، رضایت از حاکمیت را در خود دارد، در نتیجه از آن دستورپذیری و تبعیت دارد.

امنیت، از دیرباز یکی از ارزش‌ها و معیارهای مهم بشری بوده. کوشش در جهت دستیابی به امنیت بوده که باعث شده دولت‌ها برای اولین بار پدید آیند. امروزه، امنیت سیاسی، یکی از ابعاد امنیت، نسبت به سایر ابعاد اهمیت بیشتری یافته است. تعریف‌های متفاوتی

از امنیت سیاسی شده که شاید بتوان گفت جامع‌ترین و بهترین تعریف این است؛ تأمین ثبات یک جامعه و تضمین حقوق سیاسی افراد و دفاع از ارزش‌های حیاتی جامعه. ارتقاء کمی و کیفی جمعیت و رسیدن به نقطه

تعادل، تاثیر موثری در مؤلفه‌های اصلی امنیت سیاسی، دارد. این تعریف دارای سه مؤلفه است؛ ثبات سیاسی، حقوق سیاسی، ارزش‌های حیاتی جامعه. هر یک از این مؤلفه‌ها نیز، خود از ابعاد و جوهی برخوردارند. در این نوشته، به بررسی تأثیر جمعیت بر این موضوعات می‌پردازیم.

## ثبات سیاسی

شاخصه‌های آن عبارتند از: مشروعیت، استقلال و عدم وابستگی، اقتدار گرایي، وحدت و انسجام داخلی و قدرت مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی.

## \_مشروعیت :

مشروعیت یکی از مؤلفه‌های مهم برای هر حکومتی است. زمانی که حکومت از مشروعیت برخوردار باشد یعنی ثبات سیاسی دارد و این ثبات به دست نمی‌آید مگر با تایید حکومت توسط مردم.

زمانی که جمعیت متناسب باشد، حکومت

توانایی پاسخگویی به نیازهای آن را دارد و این کارآمدی، رضایت از حاکمیت را در خود دارد. جامعه احساس می‌کند حاکمان توانا و صالحی دارد، در نتیجه از آن دستورپذیری و تبعیت دارد. جامعه‌ای که جمعیت متناسب باشد، نرخ اشتغال افراد فعال جامعه بالا می‌رود و آمار بیماران کم است. این وضعیت بیانگر رونق اقتصادی است. در رونق اقتصاد، افراد از رفاه مالی برخوردارند و این را نتیجه سیاست‌گذاری‌های درست حکومت می‌دانند. همچنین در رفاه اقتصادی، قدرت اقتصادی دولت هم افزایش می‌یابد و دولت توانایی حمایت از اقشار ضعیف را دارد.

مسئله قابل توجه دیگر این است که حکومتی که بر قدرت است باید ایدئولوژی برآمده از فرهنگ جامعه‌اش داشته باشد. بین ارزش‌ها و باورهای جامعه و برنامه‌های فرهنگی حکومت پیوند و هماهنگی باشد. در این صورت است که مردم برای تداوم فرهنگ خود از برنامه‌های دولت پیروی و حمایت میکنند.

از دیگر تغییرات جمعیتی، دگرگونی نسلی است. هر نسلی نسبت به نسل قبل خود در نگرش و باور خود تغییراتی دارد. وظیفه دولت

این است که با برنامه‌ریزی مناسب این تغییر نگرش را در چهارچوب فرهنگ کلی جامعه پیش ببرد و اجازه ندهد که شکاف نسلی به شکاف فرهنگی تبدیل شود. در فرآیند اجتماعی شدن کودکان و نوجوانان، فرهنگ به مقداری خوبی به نسل

زمانیکه رشد جمعیت نامتناسب و بدون در نظر گرفتن تراکم جمعیتی باشد، آن جامعه با بحران روبه‌رو می‌شود. در این حالت، افراد احساس می‌کنند که عدالتی وجود ندارد و برای کسب موقعیت، به روش‌های ناسالم روی می‌آورند.

بعدی منتقل شود، اگر هم تغییری ایجاد شود، در مسائل جزئی و نقاط ضعف آن فرهنگ است و بدین شکل بازتولید فرهنگی رخ می‌دهد. نباید جوانان از فرهنگ خود بریده و مرعوب فرهنگ دیگری شوند. این مسئله، خود تهدیدی جدی برای حکومت است و در صورت عدم مدیریت، می‌تواند به انقلاب رنگی منجر شود.

تغییر جمعیتی دیگر، خواص و نخبگان جامعه و تحصیلات آنهاست. با توجه به نوع تحصیلات، نوع نگرش به مشروعیت هم تغییر می‌کند و باید ابزار متفاوتی بار بست.

نتیجه اینکه باید تغییرات جمعیتی رصد شود و سیاست‌گذاری‌های متناسب در دستور کار قرار گیرد. \_استقلال :

استقلال در هویت‌سازی و معنایابی یک کشور نقش مهمی دارد. استقلال دارای وجوه مختلفی است. جمعیت متناسب، به خصوص جمعیت جوان، سبب قوی شدن استقلال در وجوه اقتصادی و نظامی می‌شود. جمعیت جوان و نیروی فعال، سرمایه انسانی ارزشمندی در جهت پیشبرد اهداف نظامی و اقتصادی به حساب می‌آید.

## \_قانون‌گرایی:

قانون‌گرایی، متضمن ثبات و استحکام ساخت‌های اجتماعی، پیشبرد اهداف و ایجاد امنیت در جامعه است. در همه‌ی جوامع، قانون و قانون‌گرایی ارزش به حساب می‌آید و فرد قانون‌گریز، به عنوان فردی خطرناک و بد مجازات شده و گاهی حتی از جامعه طرد می‌شود. اما گاهی شرایط نامناسب، سبب رونق قانون‌گریزی می‌شود.

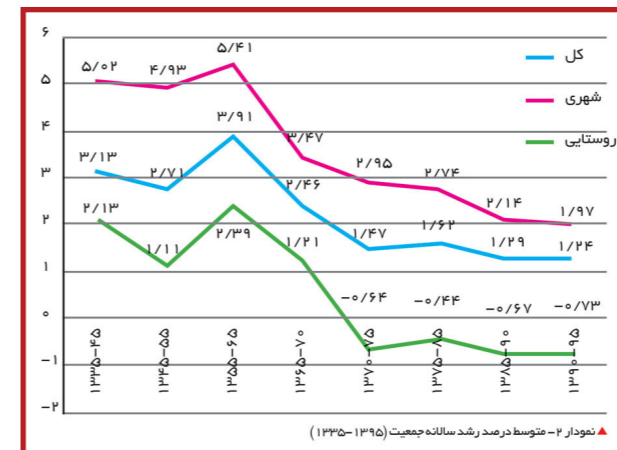
زمانیکه رشد جمعیت نامتناسب و بدون در نظر گرفتن تراکم جمعیتی باشد، آن جامعه با بحران

کمبود امکانات و منابع، شغل و سکونت روبه‌رو می‌شود. در این حالت، افراد احساس می‌کنند که عدالتی وجود ندارد و برای کسب موقعیت، به روش‌های ناسالم، مانند رشوه، رابطه‌گری، نقض قوانین، امتیاز و سهمیه و ... روی می‌آورند. به مرور، افراد حس تعهد به قانون را فراموش می‌کنند.

معضلی که به دنبال این مسئله می‌آید، از بین رفتن حس همبستگی است. افراد خود را در یک رقابت ناسالم می‌بینند و به افرادی که موقعیتی کسب کرده‌اند به چشم بی‌اعتمادی و بدبینی نگاه می‌کنند. در این حالت، حس پیوند و اعتمادی که لازمه ایجاد یک جامعه است، از بین می‌رود.

بحران بعدی، رواج رکود و عدم تلاش است. زمانی که مبنای انتخاب افراد و کسب موقعیت چیزی به جز شایستگی و توانایی می‌شود، افراد دیگر انگیزه‌ای برای تحصیلات دانشگاهی و کسب مهارت و توانایی در مقاطع عالی را ندارند. افراد نخبه و تحصیل کرده نیز، مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی، آنها هم مهاجرت و زندگی در محیطی با ظرفیت را ترجیح می‌دهند. بدین گونه است که کشور از نیروی متخصص و قشر تحصیل‌کرده و نخبه، خالی می‌شود و این، معضل بزرگی از جهت فرهنگی به حساب می‌آید.

رشد شهرنشینی:



یکی دیگر از متغیرهای موثر در قانون‌گزینی که با جمعیت مرتبط است، رشد شهرنشینی است. عدم توجه به مناطق مختلف در کشور و امکانات و توانایی‌های آنها و تمرکز بر تعدادی کلان‌شهر باعث می‌شود تراکم جمعیت در چند شهر به شکل قابل ملاحظه‌ای بیشتر از سایر نقاط باشد. در این حالت،

جمعیت بسیار زیاد با مشکلات و معضلاتی مواجه می‌شود؛ رشد شهرنشینی با رشد فرهنگ شهرنشینی یکسان نیست و باعث می‌شود فرد و سایرین اذیت شوند. ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی افزایش پیدا می‌کند. منابع و امکانات پاسخگوی تراکم جمعیت نیست و این مسئله، نارضایتی مردم را به همراه دارد. اگر رشد جمعیت در شهر متناسب باشد، نابسامانی رخ نخواهد داد و تمایل به قانون‌پذیری دیده می‌شود؛ اما اگر این رشد بدون برنامه باشد، باعث می‌شود افراد از سنت‌های اجتماعی خود نیز دست بکشند و به بی‌قانونی و قانون‌گریزی تمایل نشان دهند.

وحدت:

ابن خلدون معتقد است که فزونی جمعیت، باعث رشد فرهنگ رفاه و رواج اندیشه خودخواهانه که ناشی از گسترش شهرنشینی است، از جمله عوامل اصلی کاهش عصبیت و پیوندهای اجتماعی و قومی است.

تراکم جمعیت در شهرها، مستلزم کار تخصصی است که در نتیجه‌ی آن، وحدانیت اجتماعی که حاصل تجربه‌ی عمومی است، تضعیف می‌شود و نوعی نظم‌سوری بر سیمای شهر حاکم است.

اگر تغییرات قومی و جمعیتی در یک کشور، نامتعادل صورت بگیرد، موجب گسست انسجام داخلی خواهد شد.

شکاف نسلی از دیگر مواردی است که به وحدت و انسجام ملی می‌تواند لطمه وارد کند. زمانی که فاصله‌ی بین والدین و فرزندان زیاد شود، فرهنگ به خوبی منتقل نمی‌شود. این تهدید در کشورهای صنعتی که با کاهش شدید جمعیت روبه‌روست، به خوبی مشخص است.

قدرت مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی

در طول تاریخ جمعیت به لحاظ ساخت، ترکیب و توزیع، یکی از مؤلفه‌های ساختارهای قدرت ملی و استحکام نظام هر کشوری است. ایجاد و اعمال تغییرات سیاست‌های جمعیتی مستلزم تغییر مداوم در یک نسل جمعیتی است که حداقل سده طول می‌کشد.

حکام به جمعیت کشورشان به چشم سلاحی قدرتمند برای کشورگشایی و افزایش قدرت نگاه می‌کنند؛ از همین روی، همیشه سیاست افزایش جمعیت را برای خودشان و کاهش جمعیت را برای کشورهای دیگر در پیش می‌گیرند. جمعیت یک کشور به عنوان یک نیروی نظامی بالقوه است و کشور را از وابستگی به نیروی نظامی خارجی، بی‌نیاز می‌کند. زمانی که این جمعیت، به لحاظ کیفی هم خوب باشد، یعنی جمعیت جوان باشد و سطح سواد مردم در آن بالا باشد، از نظر تکنولوژی و صنعتی نیز، کشور رو به توسعه و پیشرفت و توانایی در صنعت می‌رود.

یکی دیگر از تغییرات جمعیتی که در موازنه قدرت نقش دارد، توازن گروه‌های قومی و مذهبی است. به طور مثال، در جمهوری اسلامی ایران، اگر برخی مناطق مرز نشین تحت تأثیر تبلیغات دشمن رو به افزایش جمعیت بیاورند و سایر مناطق، غیر از این حالت باشند، تناسب جمعیتی به هم خورده و بحران به وجود می‌آید.

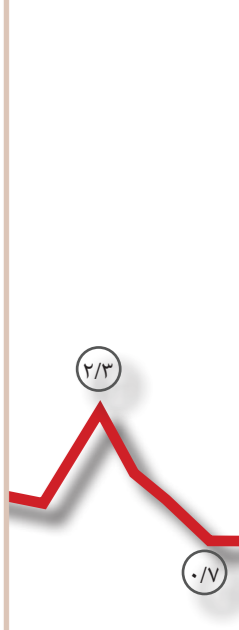
#### حقوق سیاسی

حقوق سیاسی، گونه‌ای از حقوق است که از آزادی انسان در مقابل نقص غیرموجه حریم شخصی از سوی دولت‌ها و مراکز غیرانتفاعی حفاظت کرده و توانایی فرد برای مشارکت در امور مدنی و سیاسی بدون سرکوب و تبعیض سیاسی، تضمین می‌کند.

#### آزادی سیاسی

آزادی بیان و انتقاد: افراد جامعه حق دارند که بدون هیچ‌گونه فشار از سمت بیرون اندیشه‌های خود را داشته باشند؛ در مورد مناسبات اجتماعی و سیاسی به صورت آزادانه نظرات خود را بیان کنند؛ عملکرد حاکمان خود نقد کنند و از آنها مطالبه داشته باشند.

تأثیرگذاری جمعیت در این موضوع، مربوط به جمعیت اقلیت‌هاست. به طور معمول در جوامع متفاوت، حرکت کلی در امور سیاسی و اجتماعی را گروه اکثریت مشخص می‌کند. اگر اقلیت از تعداد جمعیت خوبی برخوردار باشد و به لحاظ کیفی قوی باشد، تعداد نخبگان در آن زیاد باشند و اقلیت‌های مختلف در موضوع بیان نظرات خود متحد شوند، می‌توانند تا حد زیادی از حقوق سیاسی خود دفاع کنند. نمونه‌ی این مسئله، کشور عراق و درصد شیعه و سنی است. در این کشور، سنیان اکثریت جامعه‌اند اما شیعیان نیز توانستند تأثیرگذار باشند.



-مشارکت سیاسی:

مشارکت سیاسی به مجموعه فعالیت‌های سیاسی داوطلبانه مردم گفته می‌شود. زمانی که جمعیت یک کشور درصد قابل توجهی نخبه و افراد تحصیل کرده داشته باشد، سطح آگاهی عمومی جامعه هم بالا می‌رود. نخبگان به خوبی تأثیر فعالیت‌های مدنی سیاسی را برای جامعه تشریح کنند، مردم هم با این آگاهی، تمایل بیشتری پیدا می‌کنند و مشارکت در عمل هم افزایش می‌یابد.

عوامل متعدد ترکیب جمعیتی، از جمله سن، شهرنشینی یا روستانشینی، شاغل بودن یا نبودن، تحصیلات داشتن یا نداشتن، جنسیت، قوم، مذهب و ... بر میزان مشارکت سیاسی (با تأکید بر شرکت در انتخابات) اثر می‌گذارد.

**عدالت سیاسی**

برخی از شاخصه‌های عدالت سیاسی عبارتند از برابری، توازن، قانون‌مداری و مشارکت سیاسی. -برابری:

برابری یعنی همه‌ی افراد صرف نظر از قوم، مذهب، جنس، نژاد و ملیت از حق برابر در استفاده از امکانات مادی و معنوی جامعه برخوردارند. برخورداری افراد متفاوت جامعه، عدالت سیاسی را منجر می‌شود و عدالت سیاسی، ثبات و امنیت سیاسی به همراه دارد.

-توازن:

توازن با تولید عادلانه، نسبت بسیار دارد. توازن یعنی امکانات به حد مورد نیاز جامعه در دسترس باشد. امکانات باید به شکل صحیح در جامعه پراکنده باشد؛ اینگونه نباشد که گروه و قشری از جامعه حق دسترسی به تمام امکانات و منابع را داشته باشند و گروهی دیگر از دستیابی به حقوق اولیه شهروندی، محروم بمانند.

-ارزش‌های حیاتی:

هر فرد و هر جامعه‌ای حق زندگی سالم با کمترین دغدغه و مشکل را دارد. زندگی سالم به مواردی مانند محیط زیست، سطح بهداشت، دسترسی به آموزش، مسکن و .. اشاره دارد. جمعیت متناسب همانگونه که پیش‌تر گفته شد به خوبی در حفظ و دسترسی به این زندگی نقش

دارد.

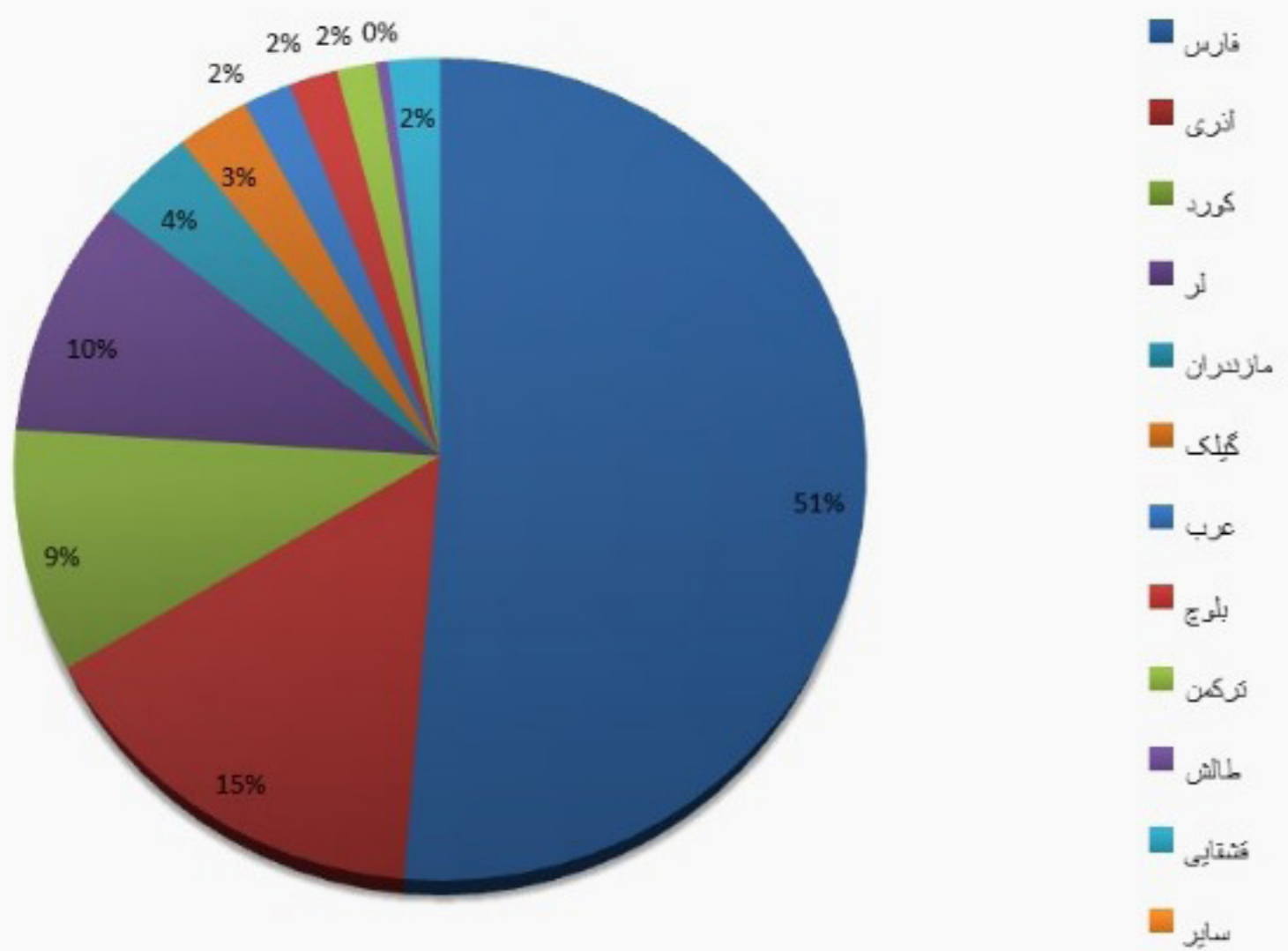
عزت و اقتدار هر جامعه، سرچشمه موفقیت و پیروزی در بسیاری از زمینه‌های ملی و مذهبی آن جامعه است. جمعیت متناسب، اعتماد به نفس در داخل و ترس و احترام در خارج را به همراه دارد.

پیشرفت و توسعه به معنای حقیقی و پایدار، زمانی تحقق پیدا می‌کند که سه رکن نظام سیاسی، نخبگان و مردم با یکدیگر همسو و متحد باشند. مردم به دو شکل مستقیم و غیرمستقیم، عامل پیشرفت یک کشور اند. مردم به عنوان عوامل و نیروی کار، به شکل مستقیم در توسعه کشور نقش دارند. همچنین نخبگانی که نیازسنجی می‌کنند و متناسب با فرهنگ بومی کشور، برنامه‌های توسعه را طراحی می‌کنند از همین مردم‌اند. شکل غیرمستقیم اثرگذاری نیز، نظارت و مطالبه‌گری مردم نسبت به عملکرد دولت‌مردان در برنامه‌های توسعه است.

**نتیجه‌گیری:**

آنچه در بحث جمعیت و امنیت سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد، رسیدن به نقطه‌ی متناسب و متعادل جمعیت است. جمعیت، تنها در صورتی که متناسب باشد می‌تواند بر جامعه اثر مثبت بگذارد؛ در غیر این صورت خودش دلیل معضلات و بحران‌های سیاسی می‌شود.

همه‌ی افراد صرف نظر از قوم، مذهب، جنس، نژاد و ملیت از حق برابر در استفاده از امکانات مادی و معنوی جامعه برخوردارند. هر فرد و هر جامعه‌ای حق زندگی سالم با کمترین دغدغه و مشکل را دارد. افراد جامعه حق دارند که بدون هیچ‌گونه فشار از سمت بیرون اندیشه‌های خود را داشته باشند؛ در مورد مناسبات اجتماعی و سیاسی به صورت آزادانه نظرات خود را بیان کنند؛ عملکرد حاکمان خود نقد کنند و از آنها مطالبه داشته باشند.



## \*بررسی رابطه ی قدرت و سیاست

هر دولتی برا موجودیت و رسمیت یافتن باید از چهار عنصر اصلی برخوردار باشد؛

- ملت (جمعیت)
- سرزمین (اقلیم)
- حکومت (سازمان تحقق دهنده)
- حاکمیت (قانون).

جمعیت، عامل بسیار مهمی برای تکوین دولت است. با وجود جمعیت، دولت اقتدار و تداوم می یابد. مفهوم نظام سیاسی و دولت با مفهوم قدرت پیوند تنگاتنگی دارد. همان طور که یک دولت در خلأ نمی تواند اعمال قدرت کند. و به یک محدوده ی جغرافیایی نیاز دارد، به جمعیتی که به آن فرمان دهد و آن ها فرمانبرداری کنند نیز، نیاز دارد.

جمعیت است که به مفهوم قدرت معنا می دهد. اگر این قدرت، مورد تایید مردم واقع شود؛ اقتدار نامیده می شود. تفاوت قدرت و اقتدار در این است که قدرت، یک توانایی کسب کردنی است. اما اقتدار حقیقی است که مردم به حکمران ها واگذار می کنند. در هر قالبی از حکمرانی (خواه سنتی و خواه مدرن)، دولت نیاز دارد که حق تأثیر گذاشتن را از مردم دریافت کند و اطاعت از فرامین را در قالب وظیفه از مردم ببیند؛ تنها در صورت همراهی است که دولت مشروعیت می یابد؛ دولت برای تحقق اهداف اش، به مجریانی نیاز دارد.

در صورتی که جامعه احساس کند برنامه ی دولت در جهت رفاه و آسایش است همراهی می کند و حتی زمانی که دولت در اجرای این برنامه با مشکل اجرایی و یا مالی مواجه شود، در قالب بسیج به یاری دولت می آید و خلأها و ناتوانی های دولت را جبران می کند. اما اگر دولت نتواند به خوبی افکار عمومی را قانع کند و برنامه ها و اهدافش را توجیه نماید، مردم خود به بزرگ ترین مانع در مسیر اجرا تبدیل می شوند. این مسائل به خوبی اهمیت رابطه ی بین دولت و ملت را نشان می دهد.

لازم است که دولت با عملکردش دیدگاهی

برای ملت به وجود بیاورد که در آن، دولت خدمتگزار مردم است و مردم ولی نعمت صاحب منصبان هستند.

هدف دولت جلب رضایت و تأمین امنیت و رفاه مردم است. در این صورت است که مردم، حکمرانان را از خود می دانند. در مقابل نیز، مردم خود را پشتیبان، حامی و مطیع دولت نشان دهند. در این صورت است که اتحاد و پیوندی میان این دو بخش به وجود می آید و امنیت روانی حاکم می شود و فرصت برای رشد و ظهور کشور فراهم می شود.

زمانی که رابطه ی میان دولت و ملت از حالت همبستگی خارج شود، کشور دچار بحران و آشوب می شود. تمام انرژی هر دو طرف برای برتری یافتن بر دیگری صرف می شود و کشور از مسیر توسعه درمی ماند. در این حالت دیگر حتی به دشمن خارجی هم نیاز نیست؛ همه چیز برای نابودی یک تمدن و کشور فراهم است!

**\*امروزه جمعیت شناسی یک علم است.**

## \*چگونگی جمعیت و سیاست :

## ۱. سن و سیاست :

بررسی رده ی سنی هر کشور، سن و نوع کارآیی افراد، تأثیر زیادی در روند سیاسی یک کشور دارد.

ممولاً کشورهای در حال توسعه، رشد جمعیت مثبت دارند و نیروی جوان زیاد است.

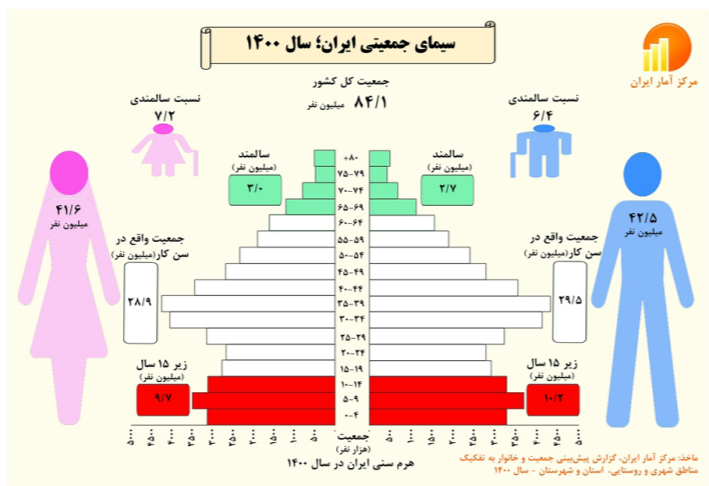
در مقابل، نرخ رشد در جوامع پیشرفته، منفی یا صفر است.

افزایش جمعیت باید با برنامه ریزی باشد تا به شکل مثبتی تأثیر بگذارد؛ در غیر این صورت مشکلاتی (مانند فقر، بیکاری، افزایش بزهکاری، حاشیه نشینی و...) را به همراه دارد. این مشکلات باعث می شود جامعه به سمت حقیر شدن برود. گروه جوان و ویژگی هایی دارد؛ خواسته هایشان فراوان، متنوع و آنی است.

جوانان رفتار هیجانی دارند و بدون نیاز به عوام فریبی (پوپولیسم)، به سرعت جذب گروه های رادیکال می شوند. گروه های رادیکالی، خواستار

تسریع در خواسته هایشان هستند و نوعی ناپختگی و تنازع در رفتارشان دیده می شود.

دقیقا به همین دلیل است که اغلب کشورهای جهان سومی با بحران و آشوب مواجه اند. در این کشورها، افزایش جمعیت بدون برنامه ریزی و زیرساخت های کافی است. بخش زیادی از جمعیت را قشر جوان تشکیل می دهد. مطالبات مردم و عدم توانایی زیرساخت ها برای پاسخ باعث اعتراض مردم می شود و این نارضایتی با عدم پاسخگویی حکومت، از یک اعتراض ساده به حرکتهای بحرانی و ضد حکومتی تبدیل می شود.



## ۲. جنسیت و سیاست :

اینکه جمعیت یک کشور، بیشتر از چه جنسیتی است و سیاست برخورد با دو جنس زن و مرد چگونه است، تأثیر بسیار زیاد و مهمی دارد.

حکومت نباید طرفدار جنسیت خاصی باشد. این گونه نباشد که تحت تأثیر مکاتب مختلف، به طرفداری و امتیازدهی به جنسیت و قشر خاصی پردازد. برخورد دولت با دو جنس باید یکسان و بر اساس شایستگی و معیارهای درستی باشد.

زنان، ویژگی های خاصی دارند که سبب می شود در جامعه شناسی به عنوان یک گروه مستقل و مجزا مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرند. به طور معمول، زنان ریسک پذیر و اهل خطر نیستند؛ پیرو احزابی با خط فکری محافظه کاری هستند. سیاست گریزی در زنان بیشتر از مردان است؛ مشارکت آن ها در فعالیت های سیاسی، به خصوص رأی دهی، کمتر است و تابع همسران

خود هستند؛ سنت گراتر هستند؛ چندان به دنبال کسب قدرت نیستند.

در برخی از پژوهش ها دلایل گرایش سیاسی زنان به رأی سیاسی شوهرانشان مورد بررسی قرار گرفته است. مثلاً داورژنه نشان می دهد از زنانی که همانند شوهرشان رأی داده اند، ۳۰٪ دلیل این کار را اعتماد به همسر خود، ۲۰٪ جلوگیری از مشاجره و ۴۰٪ هم فکر بودن را عنوان کرده اند. زن ها معمولاً شوهر خود را در امور سیاسی آگاه تر می دانند.

به طور کلی زنان به پایبندی به سنت ها شهرت دارند.

## ۳. تخصص و کارآیی

مهارت داشتن جامعه اهمیت زیادی دارد، چراکه نشان دهنده ی سطح فرهنگی جامعه است. هم چنین روند پیشرفت فنی را تسریع می کند و کشور را از نیروی کار و علمی بیگانه و وابستگی دور می کند.

## ۴. یکپارچگی و هم گونی جمعیت :

هم زبانی، هم دینی، هم تباری، تاریخ مشترک و ... عواملی هستند که فرهنگ و هویت ملی مشترک را به وجود می آورند و سبب می شوند مردم یک سرزمین، هم بستگی با یکدیگر پیدا کنند. این هم بستگی و همدلی از پدید آمدن بحران و چند دستگی جامعه جلوگیری می کند و در صورت پدید آمدن یک بحران خارجی، دلیل خوبی برای همکاری در جهت دفع بحران است.

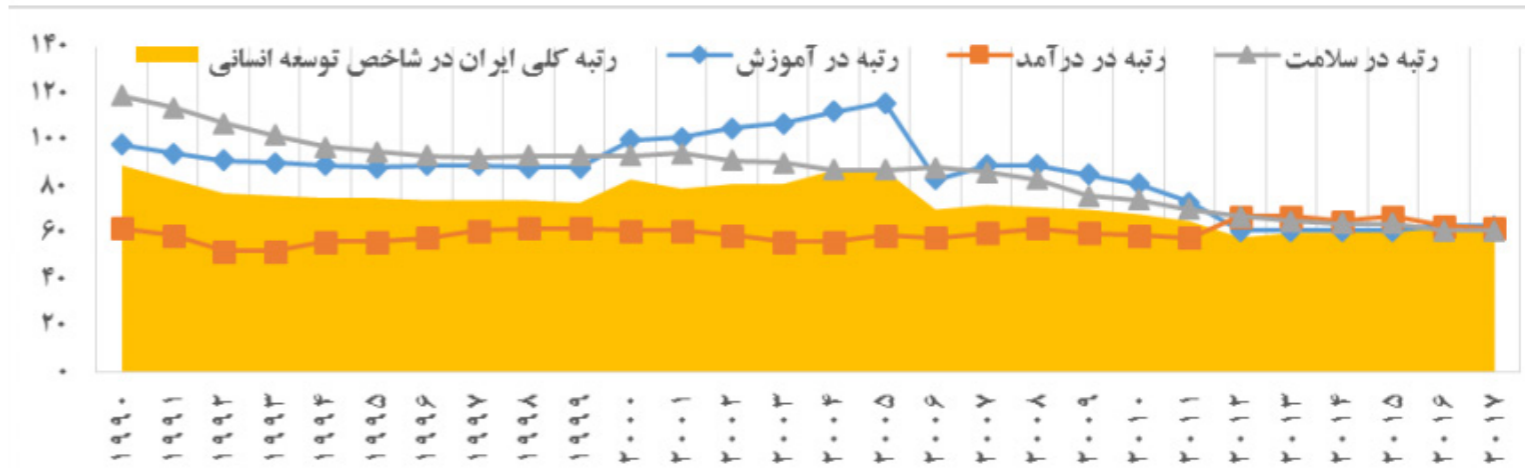
## ۵. نرخ رشد جمعیت :

نرخ رشد مثبت (+) به طول معمول باعث نگرانی است؛ چراکه با افزایش جمعیت، تقاضا افزایش می یابد و خدمات رسانی به مشکل می خورد. به طور کلی نرخ رشد برای برنامه ریزی و سیاست گذاری های سیاسی، اهمیت زیادی دارد.

## ۶. چگونگی فرهنگ جمعیت :

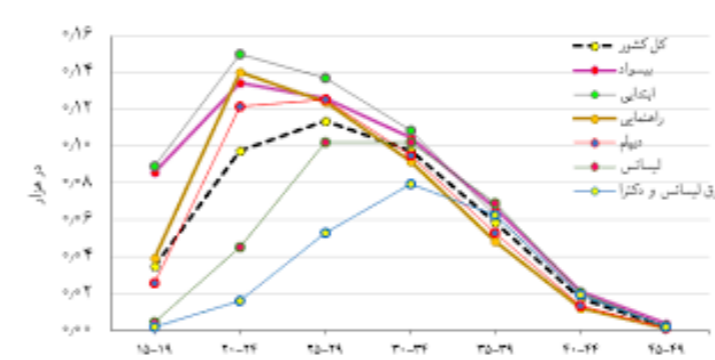
نوع فرهنگی که یک کشور دارد؛ تأثیر به سزایی در پیشرفت و ارتباط با سایر کشورها می گذارد. بعضی از فرهنگ ها سنتی و منزوی اند. علاقه ای به ارتباط و تبادل فرهنگی ندارند.

از سوی دیگر، برخی جوامع، فرهنگ نوگرایی دارند. به ارتباط و پیشرفت علمی علاقه نشان می دهند.



دسترسی همگانی به آموزش یکی از معیارهای شاخص توسعه انسانی (HDI) است. شاخص توسعه انسانی، نشان دهنده‌ی این است که آیا یک کشور تنها از لحاظ اقتصادی رشد و پیشرفت داشته و یا اینکه این افزایش درآمد با افزایش رفاه و ارتقای سطح زندگی مردم همراه بوده. زمانی یک کشور کشور توسعه یافته شناخته می‌شود که علاوه بر GDP بالا، از HDI بالایی هم برخوردار باشد.

دسترسی همگانی به آموزش به عدالت آموزشی اشاره دارد. عدالت، یکی از آرمان‌های جامعه‌ی بشری به حساب می‌آید و انسان‌ها همیشه به دنبال این بوده‌اند که در همه‌ی ابعاد و سطوح زندگی فردی و اجتماعی خود شاهد عدالت باشند؛ چراکه در سایه‌ی عدالت است که افراد به آنچه مستحق هستند می‌رسند و فرصت بروز و ظهور استعدادهای خود را می‌یابند. دولت‌ها موظف‌اند برای همه‌ی اقشار و طبقات مختلف جامعه، شرایط تحصیلات تکمیلی را فراهم کنند. آموزش این مقطع باید رایگان باشد و از سطح کیفیت مطلوبی برخوردار باشد.



فرهنگ‌های قوی و متمدن، تلاش می‌کنند فرهنگ مطالعه و علم آموزی را گسترش دهند. مطالعه، سطح فرهنگی یک کشور را افزایش می‌دهد و به سمت توسعه می‌برد. علاوه بر این، افزایش سطح مطالعه، سبب افزایش سطح آگاهی و دانایی می‌شود و باورهای خرافی و اشتباه که موریاذه‌های هر فرهنگی هستند از بین می‌روند. در فرهنگ اسلامی، به وضوح علم آموزی و اهمیت دانش مورد ستایش قرار گرفته‌اند. نزول آیه‌ی ۵ سوره‌ی علق (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) به عنوان اولین آیات نازل شده، به خوبی گواهی جایگاه علم در این فرهنگ است.

فرهنگی فرهنگ برتر است که بر پایه‌ی گفت‌وگو و مصالحه باشد. چنین فرهنگی طرف مقابل را به رسمیت می‌شناسد و هویتش را می‌پذیرد. در مقابل، فرهنگی که مبتنی بر دعوا و خشونت است، فرهنگ ضعیف محسوب می‌شود و یک شکست کافی است تا نابود شود. یک ضرب‌المثل ژاپنی می‌گوید داد زدن به معنای حرف درست زدن نیست.

۷. نرخ تحصیلات (آموزش همگانی): جامعه‌ی باسواد، به سمت فرهیختگی می‌رود. نکته‌ی حائز اهمیت این است که سواد، ابعاد مختلفی دارد؛ بخشی از آن از طریق تحصیلات به دست می‌آید و بخش‌های دیگر آن (از جمله سواد عاطفی، کلامی و ...) با آموزش، کسب مهارت، آگاهی عمومی و قرار گرفتن در جامعه کسب می‌شود.

امروزه، اهمیت تحصیلات بر هیچ کس پوشیده نیست. آنچه که امروزه اهمیت دارد و بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد، دسترسی همگانی به آموزش است.

برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های عمومی دولت‌ها، با توجه به شاخص توسعه انسانی و بهبود شاخص‌های آن است. در این زمینه می‌توان به ده‌ها حوزه خرد و کلان اشاره کرد. در این بین، برخی از حوزه‌ها به لحاظ گستردگی، شمول و نفوذ تأثیر، اهمیت بیشتری دارند؛ به این معنا که تصمیم در این حوزه‌ها تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر سیاست‌های دیگر و کیفیت اعضای جامعه می‌گذارد. پنج حوزه **غول‌آسای سیاست‌گذاری** عبارتند از:

**سیاست‌گذاری آموزشی**

مدرسه و دانشگاه، توانایی‌ها و ظرفیت‌های بالفعل انسان را بالقوه می‌کند. از این روی چگونگی فرآیند آموزش اهمیت بسزایی دارد. آموزش‌های اثربخش و در دسترس، کلیدواژه‌های این حوزه محسوب می‌شوند.

**سیاست‌گذاری سلامت**

سلامت جسمی و روانی فرد، پیش‌نیاز فعالیت‌های مفید و ثمربخش است. سیاست‌گذاری سلامت چه در بخش جسمانی و چه در عرصه‌ی روانی، به دنبال حفظ یا بازگرداندن سلامت انسان است. **غذا و دارو**، کلیدواژه‌های این حوزه محسوب می‌شوند.

**سیاست‌گذاری جنایی**

جرم به عنوان یک پدیده اجتماعی که هیچ جامعه‌ای را از آن گریزی نیست، محور اصلی این حوزه تلقی می‌شود. سیاست‌گذاری جنایی در پی این است که با وضع قوانینی، میزان جرم را در جوامع کاهش دهد. **پیشگیری از وقوع جرم**، از کلیدواژه‌های این حوزه محسوب می‌شود.

**سیاست‌گذاری زیست محیطی**

سیاست‌های زیست محیطی در پی حفظ زمین و منابع آن و کاهش آلاینده‌ها دست ساخته بشر است. **توسعه پایدار**، کلیدواژه‌ی این حوزه محسوب می‌شود.

**سیاست‌گذاری رفاهی**

در یک تعریف ساده، سیاست‌هایی است که موجب آسان‌تر شدن زندگی مردم یک جامعه می‌شود. **تامین اجتماعی**، کلیدواژه‌ی این حوزه محسوب می‌شود.



دبه ی سفید رنگ ده لیتری را کنار دمپایی های لا انگشتی ام جا دادم و زانو هایم را روی خاک گذاشتم قبل از اینکه به خیس شدن سر زانوهایم توجه کنم نگاهم را به ان سر هوتگ انداختم و دبه را توی هوتگ انداختم تا خرتناق اش از اب و گل پر شود. صدای قل قل پر شدن دبه و سنگین شدن اش حس خوبی بهم میداد انگار که برزیل ابادان به جوجه منچستری های تهرون شش تا گل زده باشه. نگاهم همچنان به ان طرف هوتگ بود که یک سری نخل بلند دوراش را گرفته بودند و هر کس میخواست دبه اش را کف هوتگ میزد و اب را صید میکرد.

هوادم دم های غروب بود، داشت ابی نارنجی میشد این از سایه گرفتن نخل ها پیدا بود که روزها کوتاه شده بود و شب هم که ماشالله تمام نمیشد مثل جاده فسا تا ایرانشهر توی شیراز همیشه کش میامد انقدر که وسط راه برمیگشتی سود بیشتری میبردی.

- از اون ور پر میکنی خطرناکه بیا این سمت وارک ۱

ان سمت وارکی رو دیدم که داشت دبه اش را اب میکرد هر چه بلندتر صدایش کردم انگار نمیفهمید که من چه میگویم یک سنگ برداشتم و به سمت اش پرتاب کردم. هوتگ انقدر طول نداشت که هزارتا موج درست بکند یک گودال بود که وظیفه اش جمع اوری باران بود البته اگر ابرها قهرشان نگیرد! سنگم کمی نزدیک اش توی اب افتاد و احتمالاً پایین رفت یک لحظه ترسیدم که نکند گاندو ها را بیدار کرده باشم برای همین باز داد زدم که از انجا دور بشود بعد هم خودم دبه را برداشتم کشان کشان روی خاک ها اوردمش و دور شدم همان طور که به عقب نگاه میکردم ان وارک که چهره اش با تکواش ۲ پوشانده بود داشت با کاسه اش یواش یواش اب پر میکرد. خدیجه خاله هم پای نخل سمت چپ، حسن را سرپا گرفته بود و از هوتگ اب پر میکرد تا او را بشوید.

از هوتگ دور شدم و در دبه را محکم بستم قرار بود این دبه جواگویی حمام کردن سناز و ماهل را بدهد اگر یک قطره اش هم میریخت ننه ماه ملک خونم را حلال میکرد که هیچ باز میفرستادم سر هوتگ چونکه مجبور بودم؛ ناسلامتی من مرد بودم سرام را تراشیده بودم عین اسفالت خاکستری شده بود صورتم مثل پوست نارگیل زبر و قهوه ای! قشنگ اماده بودم از پلان فرار کنم و بروم شرکت نفت ابادان اما ننه میگفت هنوز هشت تا کلاس بیشتر سواد ندارم نهایت جای زنگ نهارشان استخدام کنند که هر سه ساعت در روز یک بوقی بزنم! توی جاده اصلی، شن و خاک های کنار اش راحت توی گوش و چشم هایت میرفت ولی مجبور بودم این جاده را تا کمراش بروم و بعد به سمت چپ مایل بشوم و برسم به تابلوی» به روستای پلان خوش امیدید»

یک طرف بدنم کج شده بود مثل کوژ پشت ها راه می رفتم سرام را که بالا گرفتم سر جاده زن ها با البسه های زر زربشان کنار هم روی خاک نشسته بودند و توله هایشان هم مثل ماهی مرده های روی هوتگ زبانشان را بیرون انداخته بودند بعد هم به صدای لالایی شمشوک ۳ ماس هایشان ۴ گوش میدادند: لالایی کواای عزیزکی یکی یدونه \_ لالایی مه نومه که موکه جوخوشه \_ خوشینوارو جشعی بعد بگه پوشی...

وسط جاده از پشت سر زنی را دیدم که سوزن دوزی های پاجامک اش ۵ نخ نما شده بود و تکواش را باد داشت به سمت مخالف میبرد و یک دسته موهایش هم بافته بود. جلوتر که رفتم تا سرشانه هایش قد کشیده بودم دبه ام را کنار گالون خالی اش میزون کردم و به جایی که او نگاه میکرد نگاه کردم به زرد و نارنجی شدن غروب پشت کوه های روبه رو شاید هم تپه هر چه بود من تا صد کیلومتر جلوترام را بیشتر بلد نبودم؛ چون ننه نمی گذاشت از پلان بیرون بروم!

- اب اوردی از هوتگ الیاس؟

با سر به دبه اشاره کردم و دست به سینه شدم. او هم با پر تکواش گونه کک مکی اش را پاک کرد به قول ماهل کک مک های ننه ماه ملک مثل جوانه های لوییا توی خاک است که با اشک هی بهشان اب میده انگار روشن تر میشدن.

- پس چی چی گریه میکنی؟ امروز هم خبری از سقاها نبود؟

- گریه چی چیه دیگه الیاس! به روچ ۶ چشم دوختم این شد

- اخرش ذغال میشی ننه بین کی گفتم.

یواش گالون خالی را برداشت به سمت پلان رفت دبه را توی دستم جا دادم بدو بدو به سمتش رفتم.

- اون وقت واست می خونوم: سیاه نرمه نرمه ... سیاه توبه توبه ...

یک نگاه کجی انداخت بهم و لبخندی روی لب هایش انداخت. من هم کل راه تا رد کردن تابلوی خوش آمد گویی رقص شانه برایش میرفتم و دمپایی های چندسایز بزرگ تر از خودم را توی پا جا میکردم.

- امروز بهداد هم رفت شهر ننه هنوز هم کج اخلاقی؟

- به ما چه، تو سرت گرم خودت باشه اینجا نیازت دارم

سرم را با بی میلی کج کردم. تا چشم سوی دیدن داشت پلان خاکش شور بود و یک مشت خونه خشتی کامل یا نیمه کاره البته یکی در میان اتن هایی هم بالای پشت بام هایشان پیدا میشد که روی سیم هایش کشمش خشک میکردند مویز دریایید بعد مش پنجال بارشان بزند ببرد چابهار توی بازار شهری ها اب شان کند. کوچه ما سر پلان بود انقدر دور نبود که کتف درد ام نمود کند. روبه رویش یک زمین خالی داشت با دوتا تور دروازه یک زمین بازی با اسباب زنگ زده تا رویشان مینشستی تا فیها خالدون جهمی میشد در باسن ات که توبه را با بسم الله شش دور قرائت میکردی شب و روز هم نداشت همیشه اماده داغ کردنست بود.

- هووی الیاس می ای فوتبال؟

سر کوچه ایستادم یک نگاهی به ماه ملک انداختم و دبه را یواش گذاشتم روی زمین او هم خم شد یواش یک تیکه سنگ را برداشت و ابروهایش را بالا انداخت من هم همان طور که داد میزدم دروازه ی راست واسه من به سمت بچه ها میدویدم وقتی روی جدول های ان سر کوچه ایستادم دست هایم را باز کردم یک لرز بندری به افتخار ننه زدم ان هم سراش را کرد توی کلیدهای اویزان به گردن اش. یک دسته کلید پر و پیمان داشت کلید هر خانه ای دست اش بود شب هاهم سرشماریشان میکرد که مبادا گمشان کرده باشد. هرکسی که از پلان جمع میکرد میرفت کلیداش را پیش ننه من میگذاشت که اگر روزی محض رضای خدا برگشت دری برایش باز باشد. من هم هرچی تلاش میکردم بروم ننه مرغ اش یک پا داشت و چنان نه ای تحویلت میداد که لال میشدی.

تا توپ را قل دادن زیر پاهایم از توی جیب تی شرت سفیدام عینک ریبون ام را در اوردم و روی چشم هایم گذاشتم.

- حالا فاز گرفتی رونالدینیوی چیزی هستی الیاس؟

- ها کاکو انگلیش بگو من فارسی حالیم نمیشه.

- عجب چیلسکی ۷ هستی تو!

توپ را قل دادم و چهارزانو روی زمین نشستم هر هشت نفرمان هم با فاصله روی نقطه هایمان نشستیم از وقتی پلان ضیغه اب شده بود نمیشد فوتبال را ایستاده بازی کنیم بعداش مثل لاشه تا صبح همین جا می افتادیم. با دست یا پا توپ را به سمت دروازه های هم میزدیم

تیم من تی شرت های برزیل ابادان داشتند تیم مقابل هم لخت میشدند عین ادم خوارها دندان نیششان هم نشان ما میدادند .

- گل اول به عشق علی رضا .

- حیف کاکو گل زدن خوبی بود

- اره دلمراد راست میگی . بدبخت ننه رباب هنوزم توهم میزنه ،نگاه اونجاس

علی رضا سال قبل سر هوتگ شکار گاندوها شد از اون سال انها که میتوانستند بچه هایشان را بار وانت مش پنجال میکردند ومی رفتند ولی کلیدشان باقی ماند. حتی تا یک مدت هوتگ هم سوت و کور شد تا اینکه مجبور شدیم باز به هوتگ برویم تانکر ها جواب نمیداد ماهم دیگه سوالی نمی پرسیدیم !

- کاش از گاندو میپرسیدیم علی رضا خوشمزه بود ؟ مزه نداده باشه بهش بیاد سر وقت ماها

شیرهان بعد این حرف زانوهایش را به شکم لختش تیکه داد و سرش را بین انها جا کرد میخواست گریه بکند .

- خاک بر سر ترسوت کنن تو هنوزم گریندوگی ؟۸

- الیاس بزار روزی که خوردت بهت میگم کی چی چیه

- ها نه الان بگو تا نخورده منو جوجه .

عینکم را برداشتم و از جایم بلند شدم شیرهان هم توپ توپ دست اش را روی زمین انداخت و با قدرت توپ شکم من امد دور کمر من را گرفت و میخواست من را روی خاک بزند که با پا محکم توپ زانویش کوبیدم .بین دست و پای شیرهان گره خورده بودم که دیدم حسین بدو بدو به سمت ما میاد همون لحظه شیرهان را هل دادم روی زمین خاک که بلند شد دست هایم را با پشت پاچامکم تمیز کردم .

- چه غلطی میکنید ؟

حسین نفس نفس زنان جمله اش را تمام کرد و دست اش را روی شانه ی من نگه داشت .و تا زانو خم شده بود صورت سیاه سوخته اش هم پر از عرق شده بود

همه مان به سرعت دوراش جمع شدیم هوا دیگه تاریک شده بود ما همیشه چراغ قوه یا فانوس نفتی هایمان را کنار زمین نگه میداشتیم که شب ها زیر سقف خدا بانو طیبه بیاید برایمان قصه ستاره قطبی یا دب اصغر اکبراش را سرهم کند مام خوش حال اسم هایمان را می انداختیم روی ستاره ها !

- دلمراد کجاس ؟

- ها حسین من اینجام

- برو لب هوتگ حوا ،حوا اونجاس ...ای دلم

حسین لاجون نشست روی خاک ها ماهم دوراش را گرفتیم ولی لب هایش ترک ترک شده بود تخم چشم هایش با ان چشم رنگی اش شده بود عین تخم مرغ عسلی سفید سفید !  
دلمراد لخت به سمت جاده دوید من هم حسین را کنار جدول گذاشتم چندتا توپ گوشش زدم و تف کف دستم انداختم و کشیدم روی لب هایش .

- حوا چیشه حسین ؟

بیست قدم جلوتر رفتم .شیر وسط زمین بازی، صدای اب از خودش در می آورد که مثل روشن شدن تراکتور بود ولی تصویر از خودش ارائه نمیداد . پیره دلمراد را روی صورت حسن انداختم من هم به سمت هوتگ روانه شدم همین طور که از سر کوچه مان رد میشم دیدم یک ماشین از همان هایی که ادم بار میزد تا به شهر بیره تازه مفت مجانی تا سر خط میرساند ایستاده . عهد کرده بودم ماه ملک نفهمد و برم ولی انقدر سرعتم زیاد بود که نمیشد بالیستم . توپ جاده همه به سمت هوتگ میرفتند هر چه نزدیک تر میشدم ادم ها هم

بیشتر میشد وقتی نزدیک شدم صدای گریه و زاری می امد شستم خبر دار شده بود بلایی که نباید سر حوا امده یک جمعیتی ایستاده بودند و ارام ارام مرد و زن با کف دست توی سرشان میزدند و خودشان را تکان تکان میدادند .

انقدر تاریکی دیده بودیم که روشن ترین رنگ برایمان همین خاکستری الان بود . چند نفری را رد کردم تا با نور فانوس نفتی یکی از مردهای انجا دیدم جاشو کیهان حوا را بغل گرفته و زن اش هم هرچه خاک هست ونیست را کنار اش و روی سریگ ۹ خودش میریزد و خاک ها روی اشک هایش توی صورتش می مانند سپس گل میشوند . هم بچه ها دلمراد را دوره اش کرده و زیر کتف اش را سفت چسپیده بودند . فانوس را پس دادم و همان طور که زانوهایم میلرزید به ان سمت هوتگ رفتم چند متری از خود اب دور بودیم از دور خیال میکردم حوا هم مثل علی رضا مهمان شکم گاندوها شده ولی شانس اش گفته بود گاندو فقط دست اش را برده بود ولی خودش چشم هایش را بسته بود و بی صدا در بغل پت اش ۱۰ ارام گرفته بود و خون روی البسه ی ابی اش با تاکوای زردش ریخته بود حتی نور را کمی توی اب می انداختی نقش خون را روی اب میدیدی که دور ماهی مرده ها جمع شده بود دلپیچه ام شده بود انگار که میخواستم مثل مار دور خودم حفاظ بسازم .

- کیهان کاکو امبولانسی ها اومدن پاشو .

مش پنجال یک گوشی عهد بوق داشت که جای دست مزد از یک شیرازی گرفته بود با همان کار نصف اهالی را راست ریس میکرد .

جاشو کیهان حوا را مثل نوزادی روی دست گرفت و جامه ی سفید بلنداش تا کوش هایش ۱۱خونی شده بود . تا حوا را بردند مرد ها جامه های سفید یک دست بلند شان را در آوردند و بهم گره دادند تا دور تا دور هوتگ را ببندند من هم تی شرتم را در آوردم و به لباس بغل دستی ام گره کردم .

هوتگ را بستیم و با دست توپ سر خودمان میزدیم و با لالایی زن های پلان راهی جاده شدیم دست به سینه راه می رفتیم وقتی یک نسیمی به بدنم میخورد کل بدنم شکل پای مرغ چروک چروک میشد .دلمراد هم همراه وارکش رفت ما هم برایشان دست تکان دادیم .

- بیچاره حوا دستش رفت تو دهن گاندو .

بعد از جمله ی شیرهان دوباره تصویر حوا را جلوی چشمم آوردم من قبل از غروب او را ان سر هوتگ دیده بودم که تکوایش را دور صورت اش تاب داده بود حالا یادم افتاد که حتی صدایش کردم ولی متوجه من نشد . زیر لب گفتم :

- اره کاش اون طرف هوتگ نمی رفت کاش میشنید من چی بش میگم

یک لحظه همه وجودم پر از غم شده بود حس میکردم کار من بوده که حوا دست ندارد نه گاندو های هوتگ ! صدای لالایی ،تو سر زدن اهالی پلان هم باعث میشد از شدت زاری خودم را چنگ و دندان بکشم  
- ۱۱۱ نگاه این ماشین نجاته داره میره .

منو ، شهداد ، شیرمحمد و اسحاق با حرف شیرهان به رد شدن ماشین نگاه کردیم و با سر مسیرش را دنبال کردیم انقدر که برای باراننده وانت از پشت شیشه اش چشم تو چشم شدیم .  
- میگم الیاس چرا جمع نمیکنی بری شهر ؟

- تو ننه منه نمیشناسی شیر ؟هی میگم هی میگه امانت مردم اویز گردنمه

- منم میرم امروز نه اما میرم چابهار کار بعد میام بقیه رو میبرم پولدار بشم میام سد میسازم چاه میزنم قنات میکنم بعد .....

قبل از اینکه شیر محمد حرف اش را تمام کند شیرهان پرسید :

حالا با خر میای یا اسب ؟ اصلا دریا احداث کن کاکو یه باره

همه مان یه نیش خندی زدیم ولی شیرمحمد هیچ حرکتی نکرد!

- ایا بچه ها سقا اومده فک کنم .

- ننه ام اول غروب سر جاده منتظرش بود الان اومده ؟

یک دفعه اهالی با سرعت به سمت ماشین اب یاری حمله ور شدند نه دیگه خبری از تو سر زدن بود نه لالایی غمگین الان قصه صاف بود و نون ،اب !

- این اون قبله نیست شیر بعدشم این بیشتر شکل ساقی هاس تا سقا !

شهادت اول از همه یک تنه ی درست حسابی با جشه ی لاغراش به شیرهان زد و به سرعت رد شد رفت بقیه مان هم سلانه سلانه راهی شدیم تا به بقیه اهالی رسیدیم . یک مرد سر رو بسته مرتبی بود که سر شیر تانک را باز گذاشته بود و دست اش را به ان تکیه داده بود با خلال توی دهان اش ور میرفت الان اصلا نمیخواستم توی صاف بایستم دل و دماغ اش را نداشتم یک سری برای بچه ها کج کردم به سمت کوچه مان رفتم ، سرکوچه کلی لاستیک سوخته ریخته بودند انتهای خیابان هم که ته مانده ی اهالی داشتند گذر میکردند تا به سقا برسند یک تراکتور خسته افتاده بود که یه شش سالی میشد کسی روشن اش نکرده بود من وارد کوچه شدم به سمت در کرمی رنگمان روانه شدم که یک گوشه اش برآمده شده بود شکل تا زدن گوشه کاغذ بود که اگر صفحه ی بعد میرفت از جا در می امد .

در خانمان را کوبیدم . ماهر در را باز کرد من هم با حال زاری که داشتم پام را داخل گذاشتم .

ننه ماه ملک داشت توی تشت با کتک سناز را حمام میکرد حیاطمان کوچیک تر از ان بود که بخواهم خیلی برای راه رفتن به خودم زحمت بدهم دورتا دور اش را گالون و دبه گذاشته بودیم سمت راست اش هم پر از دوچرخه و ضایعات به درد نخوری بود که پت خدایامرزه ام جمع میکرد و میفروخت . ننه ماه ملک سر اش را بالا آورد موهایش را تازه حنا گذاشته بود کف سر اش نارنجی نارنجی شده بود مثل هویجی که تازه از زمین بیرون بکشش .

- پس تو چرا لختی برات ۱۲؟

دماغم را بالا کشیدم و رو به ماهر گفتم :

- دیگه سمت هوتگ نمیری گفته باشم بهت بعدشم حالا با افتابه کجا میری ؟

- میرم تواله مهمونی میای ؟بفرما

ننه با صدای جیرینگ جیرینگ کلیدها از جا بلند شد به سمت من امد و با دست بهم گفت چی شده ؟ و نگاه اش را از من برداشت .

- بنال الیاس الان سناز سرماش میشه

- دست حوا رو گاندوهای هوتگ خوردند از اونجا میام

ننه دست هاش شروع به لرزیدن کرد و به سمت سناز رفت او را از توی تشت عین یک دست رخت چابهار ی بیرون کشیدو دور اش تا کوای خودش را پیچید و ننه جان طیبه را خبر کرد تا سناز را البسه بپوشاند . من هم به دیوار ورودی خانه تکیه داده بودم و دست ام را به سر ام زده بودم که ننه طیبه خودش را تکان میداد و می امد انقدر تکان میخورد که فکر کردم هله دان دان برایشان گذاشتم . سناز را زیر بغلش زد و به سمت خانه امد در راه سر من را هم بوسید گفت ماس فدای برات عاقلم ! و رفت . با تعجب به ماه ملکم خیره شدم او هم خودش را مشغول شستن رخت های سناز توی اب تشت کرد دستی به سر کچلم کشیدم که نگاهم به دبه اب های جدید افتاد فانوس را از بغل دیوار برداشتم به سمت دبه ها بردم در شان را باز کردم بوی گل یا زنگ آهن نمیداد بوی هیچی میداد انگار از چشمه ساری جایی زلال پر شده باشند .

- ننه این اب ها کجا بوده ؟

صورت اش را اصلا به سمتم برنگرداند فقط اویز موهایش را صاف کرد . پابه رهنه به سمت اش رفتم .

- از اون مرده گرفتی ؟ سقا جدیده ؟

ته مانده ی تشت را روی بدن لختم خالی کرد و با کف دست به شکم دست میکشید . فانوس را جلوی صورتش بردم چشم هایش سرخ شده بود .

- اره کمک میکنه به مردم

- به همه کمک میکنه ؟

- چقدر حرف میزنی الیاس خفه شو خودتو بشور

- آگه تو بزاری من برم چابهار کار نمیخواد از سقاها اب بگیریم میریم شهر عین بقیه که رفتن وضعمون هم خوب میشه .

پر البسه اش را چسپیدم و مثل بختک اویزان اش شدم . خودش را رها کرد و رفت .

من هم وسط خیسی های اب کف حیاط مانده بودم و به پیچیدن ننه به اتاق سناز نگاه میکردم بین اب ها دراز کشیدم و به اسمان نگاه میکردم باید ماه ملک را هر طور که شده بود راضی میکردم . برای همین از جا بلند شدم به سمت دبه های جدید رفتم .

- ننه می زاری با ماشین پس فردا برم یا این اب هارو حروم کنم ؟

در دبه ی اولی را باز کردم و با چوب چند ضربه به دبه زدم .

- چه غلطی میکنی الیاس ؟

مامان سناز دو ساله را هل داد بغل ماس طیبه اش و خودش چوب سوخته ی کنار در را برداشت و به سمت من امد ماهر هم یواشکی از کنار ما به پر پا جامک ماس پناه برد .

- میریزمش بخدا میریزم . هوتگ هم بستن تا پس فردا ام تانکر اب نیماذ خودت که دیدی امروز وسط جاده منتظر بودی .

- چی میخوای ؟ ها ؟ برات سیزده سالم واسم ادم شده

- بزار برم چابهار کار پول میارم این وارک هامو میرم ندیدی گاندو ها تیکه پاره اشون میکنن .

- نمیخوام بری باید کی رو بینم ؟همین جا نیازت دارم

- ننه دور سرت بگردم تو که نیمای امانت میکنی بزار من برم این راننده تا تو نگی منو سوار نمیکنه و گرنه میرفتم

- چه غلطا الیاس .

ننه اخرش چندتا ضربه چوب به قد پاهام زد ولی بازم فرار کردم با دبه رفتم پشت دوچرخه بدون چرخ ام که هفته قبل چرخ اش را فروختم و اب گرفتم .

- میخوان تصویه خونه ی ازاتی کشتای باز کنن.

- ازاتی کشتای یه لوله اش از خونه ما رد میشه ؟

ننه بی هوا شروع کرد خودش را زدن و توی اب ها انداختن مثل زدن دست به تنبک دست هایش را به صورت اش می کوبید و جیغ میزد دبه را ول کردم اب ازش روی زمین سرازیر شد ننه چهار دست پا به سمت دبه امد و ان را صاف کرد بعد هم شروع کرد به من فحش دادن . به محض اینکه وارد اتاق شش متریمان شدم ماهر دنبالم امد و از پشت رخت خواب ها یک لباس بهم داد و بعد پر فرش را کنار زد چیزی را توی دست اش مچاله کرد و در گوشم گفت اینو اون مرده بهم داد .بعد به سرعت پیش ننه طیبه ام برگشت .

تا یک مدت به پول کف دست ام نگاه میکردم و بعد مچاله شده اش را کنار عکس پت خدایامرزه ام انداختم . به سمت حیاط رفتم این دفعه لباس پوشیده و مرتب !

ننه هنوز خودش را کف زمین می قلتاند و متوجه امدن من نشده بود مدام به ماس طیبه میگفت من که نمردم من هستم !

فانوس را از کف زمین برداشتم به دیوار اویزان اش کردم و به ماهر اشاره کردم برود داخل او هم سناز را بغل گرفت و راهی شد بعد با صدای بلند گفتم :

- شب بخیر .

پشت سرم هم در شیشه ای مات را بستم و از پشت اش به ترتیب قد من ماهر و سناز به تصویر تار ننه ماه ملک و طیبه خیره شده بودیم با لباس های رنگی سوزن دوزی شدیشان وسط اب ریخته اشک میریختند ما هم نگاه میکردیم .

- چرا پول رو بهت داد ؟

- گفت کمکه دیگه منم قبل اینکه ننه دستش دراز کنه گرفتم !

- دفعه اخرت باشه ما کمک نمی خوایم فهمیدی ؟

به محض رفتن ماهر و سناز به سمت اتاق دیگه صدای زجه زدن و گریه های نه ماه ملکم نیامد من همچنان از پشت شیشه ای مات به بیرون نگاه میکردم که دیدم تصویر دایره ای شده ی زنی با لباس نارنجی از تصویر کم شد و کمی بعد صدای بسته شدن در خانه آمد !

در را باز کردم و جلو رفتم ننه ماه ملک رفته بود! با همان حال زار خانه را ول کرد و بانو طیبه را گذاشت سر راه . یک لحظه با خودم فکر کردم بیخیال کار ، شهر هرچه که هست

- نگفت کجا میره ؟

بانو طیبه سرش را به علامت منفی تکان داد . فانوس را از روی زمین برداشتم و از در بیرون رفتم برای اولین بار وقتی از در بیرون رفتم نمیخواستم دنبال اب بگردم ! کوچه مان تاریک بود ترک های دیوار را زیر نور فانوس میدیدم انگار که یکی نقاشیشان کرده باشد . انقدر هول شده بودم که پابه رهنه خودم را سر کوچه پیدا کردم پاهایم اولین بار نبود که ناهمواری های پلان را حس میکرد . باد خاک ها را جابه جا میکرد من هم صدایم را توی گلومی انداختم و ننه را صدا میکردم تا باد صدا را از اول جاده از پشت سنگ ریزه ها از خرابه ی تراکتور از لاستیک های سوخته رد بکند و به گوش ماه ملک برساند ! تقریباً به تابلوی خوش آمدگویی روستا رسیدم که چیزی زیر پاهایم خودنمایی کرد انگشت کوچکم ان را حس میکرد به غیر از من و باد و چراغ روشنم هیچ موجود زنده ای انجا نبود خم شدم و پایم را بلند کردم یک کلید سفید رنگ با شیارهای ریز و درشت زیر پایم بود که خودم روی ان نوشته بودم قاسمی ! شصتم خبر دار شد که اینها امانتی های گردن ماه ملک بود که ریخته است !

کورمال کورمال ۱۳ چراغ را روی زمین حرکت میدادم خودم هم مثل گوژپشت ها راه می رفتم و تنها چیزی که به طور جدی میدیدم یک مشت سنگ ریزه زیر نور نارنجی فانوس و دایره ای وسیع از تاریکی ها بود . کمی جلوتر کلید دیگری پیدا کردم با نام جباری جلوتر از ان کلید اشرف را پیدا کردم و همین طور کلیدهای دیگر را انقدر که نفهمیدم چطور وسط بیابان رسیدم ! عرق روی پیشانی ام بود بوی پهن گاو می آمد پس خیلی هم از پلان دور نشده بودم وقتی به پشت سر نگاه کردم نورهای نقطه شده ی روستا را دیدم هر خانه یک نقطه ی روشن داشت درست مثل اسمان که امشب عجیب همه ستاره ها را جمع و جور کرده بود .

دیگه داشتم احساس ترس میکردم دست و پایم به لرز افتاده بود هر کلید را که جمع میکردم یک فکر شوم را توی سرم پرورش میدادم و هزار بار توبه میکردم .

حس سوزش کف پایم میکردم انگار چیزی اذیت میکرد که نمیفهمیدم نور را به کف پایم گرفتم و دیدم خون از کف پایم شروع شده استینم را برای چند دقیقه رویش گذاشتم و ادامه دادم ادامه دادم یک پیاده روی طولانی در پی هیچ چیز بودم حس میکردم توی سراب ننه ماه ملک گم شده بودم توی شت تاریک چشمه ی جاری میدیدم حتی انقدر توهم زا بود که حس میکردم صدایی بلبل هایش دارد گوش هایم را ازار میدهد هرچه رفتم دیگه کلیدی ندیدم ! توی دستم الان بیست دوتا کلید داشتم که بخشی از انها را توی جیب شلوارم جا کرده بودم . خسته و بی حال نمیدانم کجا ولی روی زمین نشستم و داد کشیدم :

- ننه من غلط کردم به روح پت نمیرم شهر ننه برگرد ترو خدا

حس میکردم قاتی عرق های روی پیشانی ام اشک هایم اتفاق بدی بودند و بدتر از همه

تشنگی ای بود که جلوی چشمم حس اش میکردم شکل یک جویبار شکل یک اب که تصویرم را توش میدیدم . تصمیم گرفتم تمام شب همین جا بمانم و خودم را بغل کردم سرام را رو به اسمان گرفتم ستاره ی قطبی انگار کنار ماه بود و دب اصغر و اکبرش هم کنارش نشسته بودند ستاره قطبی امشب هی چشمک میزد انگار یک دل میخواست برود یک دلش میخواست بماند مثل ننه ماه ملک !

تا چشم هایم را از ترس روی هم گذاشتم یک صدایی از دور شنیدم حتی یک نور ضعیفی را میدیدم . از جایم بلند شدم و آرام آرام جلو رفتم صدا ، همان صدایی بود که میخواستم ماه ملک بود صدای نازک زنانه اش با یک ریتم با موج باد بهم رسید نفهمیدم چطور به سمت تنها نور موجود در ان ظلمات دویدم که حتی سوزش پایم را هم حس نکردم فقط دویدم و باد مثل شلاق توی صورتم میخورد و من هم محکم خودم را به اغوش ماه ملک چسپاندم و تا نفس داشتم ان را خرج اشک ریختن کردم خرج عذرخواهی !

وقتی ماه ملک من را از ودش جدا کرد من با لبه ی استینم صورتم را پاک کردم او روی زانو هایش نشست و به من نگاه کرد صورت گندمی اش را خاکستری با کمی حاله ای از نور زرد فانوس میدیدم تکواش از سر افتاده بود روی شانه هایش و فرق موهایش مثل یک جاده ی بی انتها شده بود .

- من یه چیزی پیدا کردم .

- چی ؟

- بیا اینجا . دوتا فانوس ها رو بیار

ماه ملک فانوس را لب یک چاه گذاشت چاهی که با سنگ های دایره ای شکل و یک لایه ی زخیم از سیمان درست شده بود .

- دست بزن بهش چی حس میکنی ؟

لمس سیمان های زجر و ناهمواری سنگ های دایره ای حس سردی را به من داد انگار دستم خیس شده بود .

- آب ؟ آبه ماس ؟

- اره توام فک کردی دستت خیسه الیاس ؟

لحن صدای ماه ملک پر از شوق بود انگار برایش جشن گرفته باشند برای همین فانوس را جلوتر بردم چشم هایش این بار لویاهای توی صورت اش را ایباری نمیکرد بلکه داشت میخندید پش چشم هایش داشت به لویاها می تایید!

- الان اینجارو بین گوشت بزار اینجا لب اینجا اره بیا

ماه ملک کلیدی را توی چاه انداخت ، سقوط صدا نداشت ولی در کسری از ثانیه حس میکردم صدای فرو رفتن توی اب را میداد . یک لحظه احساس کردم نگاه ننه ناامید شد !

- واقعا آبه ننه میونی یعنی چی ؟

- بند گردنم باز شد کلیدها رو ریختم همون یه کلید خودمون مونده بود که انداختم توی چاه .

فانوس را کنارش روی زمین گذاشتم و چهارزانو نشستم از توی جیب هایم کلید ها را ریختم روی زمین ننه دست اش را از روی سرش کنار زد و باز چشم هایش به لویاها تابید و لبخند زد .

- تو اب پیدا کردی ننه دمت گرم !

فکر کنم واسه احیا ازاتی کشتی باشه که گفتم از چاه شروع کردن ما اب داریم الیاس

به اسمان نگاه کردم ستاره ی قطبی چشمک نمیزد انگار تصمیم گرفته بود بماند این بار درست مثل من ، الیاس !

